

و واضح که در این امور سلطان ظهور را برای خود  
 مقصودی نداشته و مع علم بآنکه سبب بلا یا علت  
 رزایا و شدت امور خواهد شد محض عنایت و رحمت  
 و احیای اموات و انظار امر مالک آسماء و صفات  
 و نجات من علی الارض از راحت خود چشم پوشیده و  
 حمل نمودیم آنچه را که احدی حمل ننموده و نخواهد نمود  
 یا بیل عمری الیوم یوم الاصفاء طوبی لسمع توجه الی  
 الشطر الاعظم ثم بسطانی و امری بن خلقی ثم ذکرهم بما خلعت  
 من هذا الثبأ الذی منه انشقت السماء و اندکت  
 الجبال و ظهر الفزع الاکبر و خسف القمر و ظهرت  
 الزلازل فی لیلنا کل و سقطت النجوم و ظلم نیر  
 الیهوم و غنت الورقاء علی افق ان سدره المنستی  
 الملك لله ربک و رب العالمین اکتب للذین سکونوا  
 ارض الخاء ثم ذکرهم بجهد الامر الذی احاطت اموات  
 و الارضین و لکن حال ایامی است که باید اصحاب

حق باخلاق حق حرکت نمایند و صفات شیطانیه را  
 باخلاق حمیده ربانیه تبدیل کنند لم یزل و بناو  
 ممنوع بوده و خواهد بود در این ظهور اعظم کل  
 امم از فساد ممنوعند ابد النفسی تعرض نفسی نماید  
 و بر محاربه قیام کنند شأن اهل حق خصوم و خشوع  
 و اخلاق حمیده بوده و خواهد بود دنیا قابل آن  
 نه که انسان مرکب امورات قبیحه شود و از مالک  
 احدیه بعید ماند ان الدنیا تضحک علی مریدها  
 و تقول با علی الهنداء مخاطبا ایا هم هل رای احد  
 مشکم منی خیر او و فاء سوف زحکم الی التراب  
 خائبین خاسرین کما رجنا الاولین باید کل  
 بنور هدایت و امانت و تقوی مابین عباد مضیی منیر  
 باشند تا جمیع از آن سرج نورانیه بشاطی بجا آید  
 اقبال نمایند احفظ ما بعیننا الیک ثم اعل علی الامم  
 باذن ربک مالک القدم لعنهم یدعون الهوی

مقبولین الی الله مالک لهرش و الشری کذک نبت سناک  
 و قصصنا لک و هیتنا علیک و اخبرناک لتفرح و تقول  
 لک الحمد یا من فی قبضتک جیروت الامر و الخلق  
 و فی مینک ملکوت ملک السموات و الارضین  
 اشکرک بما ذکرنی فی لیلجتی الی لیلجتی و فصلت لی من کل شیء  
 تقصیرا انک انت ارحم الراحمین و اکرم الاکرین  
 لک الحمد یا مالک یوم الدین  
 هو المالک بالارستخفا

قلم اعلی میسر مایدای نفسیکه خود را اعلی الناس دیده  
 و غلام الهی را که چشم ملا اعلی با و روشن و منیر است  
 ادنی العباد شمرده غلام توقعی از تو و امثال تو نشسته  
 و نخواهد داشت چه که لازال هر یک از مظاهر سرچشم  
 و مطالع عزت سبحانیته که از عالم باقی بجز منصفانی  
 برای اجزای اموات قدم گذارده اند و تجستی  
 فرموده اند امثال تو آن نفوس مقدسه را که اصلاح

اهل عالم منوط و مربوط بان هسیا کل احدیه بوده از  
 اهل فساد و انستد اند و مقصر شمرده اند قد قضی تخم  
 منوف یقضی نخک و تجد نفسک فی خسرا عظیم  
 بزغم تو این محیی عالم و مصلح آن مفسد و مقصر بوده جمعی  
 از نوان و اطفال صغیر و مرضعات چه تقصیر نموده اند  
 که محل سیاط قهر و غضب شده اند در هیچ مذهب  
 و ملت اطفال مقصر نبوده اند قلم حکم الهی از ایشان  
 مرتفع شده و لکن شراره ظلم و اعتساف جوهر  
 احاطه نموده اگر از جهل مذهب و ملت در جمیع کتب  
 الهیه و زبرقیه و صحف متقنه بر اطفال تکلیفی نبوده نیست  
 و از این مقام گذشته نفوسی هم که بحق قابل نیستند  
 از کجا چنین امور شمرده اند چه که در هوشی اثری  
 مشهود و احدی انکار آثار اشیا نموده مگر جابلیکه  
 بالمره از عقل و درایت محروم باشد لذا البتة  
 این اطفال و جنین انمیطلو ما ترا اثری خواهد بود

جمعی که ابد در محالک شما مخافتی ننموده اند و با دو  
 عاصی بنوده اند در ایام و لیالی در گوشه ساکن و  
 بذکر الله مشغول چنین نفوس را تاراج نمودید و آنچه  
 داشتند بظلم از دست برداشتید بعد که امر بخروج این غلام شد  
 بجزع آمدند و نفوسیکه با شرفی این غلام بودند  
 مذکور داشتند که باین نفوس حریفی نیست و خرج  
 و دولت ایشان را نفی ننموده اگر خود بخوانند با شما  
 بیایند کسی را با ایشان بخنی نه این فقر آخود مصارف  
 نمودند و از جمیع اموال گذشته ببقای غلام  
 قناعت نمودند و متوکلین علی الله مژده اخیری با حق  
 هجرت کردند تا آنکه مقربین با حصن عکا شد  
 و بعد از ورود ضابطه عسکریه کلر احاطه نموده  
 اناثا و ذکورا صغیرا و کبیرا جمع را در قشده نظام  
 منزل دادند شب اول جمیع از اکل و شرب  
 ممنوع شدند چه که باب قشده را ضابطه عسکریه اخذ

نموده و کلرا منع نمودند از خروج و کسی بظن  
 این فقره ایقتاد حتی آب جلبیدند احدی اجابت  
 چندست که میکزرد و کل در قشده مجوس و جان  
 آنکه پنج سینه در آدرنه ساکن بودیم جمیع اهل  
 بلد از عالم و جاهل و غنی و فقیر شهادت دادند  
 بر تقدیس و آسزیه این عباد در صین خروج  
 غلام از آدرنیکی از اجای الهی بدست خود خود را  
 فدا نمود نتوانست اینمظلوم را در دست ظالمان  
 مشاهده نماید و سه مرتبه در عرض راه سفینه را  
 تجدید نمودند معلوم است بر جمعی اطفال از  
 حمل ایشان از سفینه سفینه چه مقدار مشقت  
 وارد شد و بعد از خروج از سفینه چهار نفر  
 از اجبارا تفریق نمودند و منع نمودند از همراهی و بعد از  
 خروج غلام یکی از آن چهار که موسوم بعبد  
 الغفار بود خود را در بجزر انداخت و معلوم است

که حال او چه شد این دشمنی از بجز ظلم و آرده است  
 که ذکر شد و مع ذلک القاسم نموده ایده بیروم  
 مأمورین حکمی اجرا میدارند و هنوز منستی نشده  
 در کل لیبالی و ایام در مکر جدید مشغولند و از خزانه  
 دولت در هر شبانه روز سه ریغیف نان پاسترا  
 میدهند و احدی قادر بر اکل آن از اول دنیا  
 تا حال چنین ظلمی دیده نشد و شنیده نکشت  
 فوالذی انطق لهجاً آء بین الارض و السماء لم  
 یکن لکم شان و لا ذکر عند الذین انفقوا و اراهم و  
 اجسادهم و اموالهم جثاً نه المقدر لعسیر القید  
 کفی از طین عند الله عظم است از مملکت سلطنت  
 و عزت و درویشا و لیساً و یجعلکم هباء منبثا  
 و سوف یأخذکم بقهر من عنده و ینظر الفساد بیکم  
 و یختلف مالکم اذا تمون و تتصرعون و لن تجدوا  
 لانفسکم من معین و لا نصیر این ذکر نیز برای ایشانست

منتبه شوید چه که غضب الهی آن نفوس را احاطه نمود  
 ابداً منتبه نشده و نخواهد شد و به جهت استیکر  
 ظلمهای وارده بر نفس طعنه ذکر شود چه که این نفوس  
 رحمن بجهان آمده اند و مکر سبیل عنایت  
 الهی چنان اخذشان نموده که اگر ظلم عالم بر ایشان  
 وارد شود در سبیل حق راضی بل شاگرد ابد شکوه  
 نداشته و ندارند بلکه دما نشان در ابد ایشان در  
 قل صین از رب العالمین آمل و سالمست که در  
 سبایش بر خاک ریخته شود و همچنین بروشک  
 آمل که بر کل سنان در سبیل محبوب جان و روان  
 مرتفع گردد چند مرتبه بلا بر شما نازل و ابد القات  
 نمودید یکی حتراق که اکثر دینه بنا بر عدل سوخت  
 چنانچه شعر آء قصائد آء نمودند و نوشته اند  
 که چنین حرقی تا بحال نشده مع ذلک غفلتتان  
 افزود و همچنین و با مسلط شد و متنبه نشدید لکن

قنطر باشد که غضب الهی آمده شده زود است  
 که آنچه از قتل امر نازل شده مشاهده نمایند آیا عجز  
 خود را باقی دانسته اید و یا ملک را دائم کرده اید  
 لا و نفس الرحمن زعزت شما باقی و نه ذلت ما این  
 ذلت فخر عزت است و لکن نزد انسان وقتیکه این  
 غلام طفل بود و بجد بلوغ رسیده و والد از برای  
 یکی از اخوان که کبیر بود در طهر آن اراده تزویج نمود  
 و چنانچه عادت آن بلد است در هفت شبانه روز  
 بجهن مشغول بوده اند روز آخر مذکور نمودند  
 امروز بازی شاه سلطان سلیم است و از امر آراء  
 و اعیان و ارکان بلد جمعیت بسیار شد و این خلایق  
 در یکی از غرف عمارت نشسته ملاحظه می نمود  
 تا آنکه در صحن عمارت خیمه برپا نمودند مشاهده شد  
 صورتی بحسب شکل انسانی که قاضیان بعد شری  
 بنظر می آید از خیمه بیرون آمده ندای می نمودند

که سلطان می آید که سیهار را بگذارید بعد صورت  
 دیگر بیرون آمدند مشاهده شد که بجاروب  
 مشغول شدند و عده آخری باب پاشی بعد  
 شخص دیگرند نمودند که در نمودند جارچی پاشی است  
 ناس را اخبار نمودند که برای سلام در حضور سلطان  
 حاضر شوند بعد جمعی با شال و کلاه چنانچه رسم  
 عجم است و جمعی دیگر با تبر زین و سپهچین جمعی  
 فرآشان و میر غضبمان با چوب و فلک آمده در  
 مقامهای خود ایستادند بعد شخصی باشوکت سلطان  
 و اکیل خاقانی بکمال تجتبر و جلال تقدیم فرمود  
 و بتوقف آخری آمده در کمال وقار و سکون و بکن  
 بر تخت متمکن شد و چین جلوس صدای شیلیک  
 و شیپور بلند کردید و در خان خیمه و سلطان از احوال  
 نمود بعد که مرتفع گشت مشاهده شد که سلطان نشسته  
 وزراء و امراء و ارکان بر مقامهای خود مستقر حضور

استاده اند در این اثناء دزدی گرفته آوردند نفس  
 سلطان امر شد که گردن او را بزنند فی الفور غیر غضب  
 باشی کردن آنرا زده و آب قرمزی که شبیه بخون  
 بود از او جاری گشت بعد سلطان بختار غضب  
 مکالمات نموده در این اثناء خبر دیکر رسید که فلان  
 سرحد یانگی شده اند سان عسکر دیده چند فوج  
 از عساکر باطلو بخانه مأمور نمود بعد از چند دقیقه از او را  
 خیمه استماع صدای طوب شد مذکور نمودند که  
 حال در جنگ مشغولند این غلام بسیار متفکر و خیر  
 که این چه سبب است سلام منتهی شد و پرده خیمه را  
 حائل نمودند بعد از مدت در بیت دقیقه شخصی از او را  
 خیمه بیرون آمد و جبهه در زیر عیال از او سوال  
 نمودم این چه صفت و این اسباب چه بوده مذکور  
 نمود که جمیع این اسباب منبسطه و اشیای مشهوره  
 و سلطان و امراء و وزراء و جلال و استجلال

و قدرت و اقدار که مشاهده منمودید الان درین  
 جعبه است فوراً فی الذی حلق کل شیء بکلمه من عنده  
 که از آن یوم جمیع اسباب دنیا بنظر این عسکر  
 مثل آن دستگاہ آمده و میساید و ابداً بقدر خردلی  
 و قرنداشته و نخواهد داشت بسیار تعجب می نمودم  
 که ناسم بحسب این امورات افتخار می نمایند مع  
 آنکه متبصرین قبل از مشاهده جلال هر ذی  
 جلالی زوال از ارجسین لعینین ملاحظه می نمایند  
 ماریت شیئاً الا و قدرایت الرؤال مبتد و کفی  
 بانه شهید ابر هر نفسی لازم است که این آیام قلیده را  
 بصدق و انصاف طی نماید اگر بعرفان حجت  
 متوفق نشد اقللاً بقدم عمتل و عدل رفتار نماید  
 عقرب جمیع این اشیاء ظاهره و خزان مشهوره  
 و زخارف دنیوی و عساکر مصفوفه و ابریه مرتبیه  
 و نفوس مستکبره در جعبه تشریف خواهند پذیرد بشاء

همان جبهه و جمیع این جدال و نزاع و افتخار را در نظر  
 اهل بصیرت مثل لعب سبیلان بوده و خواهد بود اعتبار لا  
 تکن من الذین یرون و ینکرون از این غلام و دود  
 حق گذشته چه که جمیع اسیر و مبتلایند و ابداهم از پیش  
 تو تو قوی نداشته و نذارند مقصود آنکه سرازیرش غفلت  
 برداری و بشعور آئی بجهت متعرض عباد الله نشوی  
 تا قدرت و قوت باقیست در صد آن باشید که  
 ضری از نظر لومی رفع نمایند اگر فی الجمله با نصاب  
 آید و بعین لقیین مشاهده در امورات و  
 اختلافات دنیای فانیه نمایند خود را میسر نمایند  
 که جمیع مشابه آن بازیست که مذکور شد بشنوخجرا  
 و بدنیامغور شو این امثالکم الذین ادعوا الی ربوبیه  
 فی الارض بغیر الحق و ارادوا ان یطفئوا نور الله  
 فی بلادہ و یخربوا ارکان البیت فی دیار هبل  
 ترونهم فانصف ثم ارجع الی الله لعلہ یکفر عنک ما انکبتہ

فی الحیوة الباطلة و لو اننا نعلم بانک من توفیق بذک  
 ابد الا ان بظلمک تغیرت غیر و نوح الروح و اضطرب  
 ارکان العرش و ترزلت افذة المقتربین ای اهل  
 ندای غمظیلوم را باذان جان استماع نمایند و  
 در این مثلی که ذکر شده دست تفکر کنید شاید بنار  
 اهل و هوئی نسوزید و نابشیاء مفرقه دنیای نیت  
 از حق ممنوع نگردید عت و ذلت فسق و غنا زحمت و حش  
 کل درم و راست و عنقریب جمیع من علی الارض مستبور  
 راجع لذا هر ذی بصری بنظر باقی ناظر که شاید بغیایا  
 سلطان لا یرال ملکوت باقی در آید و در ظل سدره  
 ساکن گردد اگر چه دنیا محل فریب و خدعه است و کمن  
 جمیع ناس را در کل صین بغنا اخبار میسندید همین  
 رفتن اب ندایت از برای این و او را اخبار میدهد که  
 تو هم خواهی رفت و کاشش اهل دنیا که زخارف  
 اندوخته اند و از حق محروم گشته اند میدهند که آن

کنز کبیر خواهد رسید لا و نفس البهائم احدی مطلع نیز جز  
حق تعالی شانه حکیم سنائی علیه الرحمه گفته  
پند کبیردای سیما بیتان کرفته جای پسند  
پند کبیردای سپید تیان دمیده بر عذار  
ولکن کبیری در نو مند مثل آن نفوس مثل آن نفسی است  
که از سر خم نفسانیه با کلبی اظهار محبت سینمود و او را  
در آغوش کرفته با او ملاجه میگرد چون فجر شعور بود  
و افق سماء از نیز نورانی مینرشد مشاهده نمود که مشغول  
و مایع مشوق کلب بوده خائب و خاسر و نادان مقبر  
خود بازگشت همچو مدان که غلام را دلیل نمودی یا بر او  
غالبی مغلوب یکی از عبادی و لکن شاعر نیستی پست  
ترین و ذلیلترین مخلوق بر تو حکم مینماید و آن نفس  
و هوی است که لازال مردود بوده اگر ملاحظه حکمت بالغه  
نمود ضعف خود و من علی الارض را مشاهده مینموی  
این ذلت عزت امر است لکن تم تعرفون لازال سخنیام

کلمه که مغایر ادب باشد دوست نداشته و نذر دالاد  
قیصی به زینا عیالک عبادنا لغت تبین و الاضیی  
از اعمال که چهره داشته اید ستور است در این لوح  
ذکر میشد ای صاحب شوکت این اطفال صغار و این  
فقرا هم بانه میر آلائی و عسکر لازم نداشتند بعد از ورود  
کلی بولی عسرنامی بین باشی بین بی حاضر الله عیلم  
ما تکلم به بعد از گفتگو با که بر است خود و خطیب شماره  
ذکر نمود این غلام مذکور داشت که اولاً لازم بود اینکه  
مجلسی معین نمایند و نه غلام با علمای عصر مجتمع شد  
و معلوم شود جسم این عباد چه بوده و حال امر این  
مقامات گذشته و تو بقول خود ناموری که ما را با خرد  
بلا حبس نمائی بکی مطلب خواهش دارم که اگر تجویب  
بحضرت سلطان معروض داری که ده دقیقه سخنیام  
با ایشان ملاقات نماید آنچه را که حجت میداند و دلیل  
بر صدق قول حق میسرند بخوانند اگر من عند الله تیان



شد این مطلبو ما زار با نمایند و بحال خود بگذارند  
 عهد نمود که این کلمه را بطراغ نماید و جواب بفرستد خبری  
 از او نشد و حال آنکه شان حق نیست که نزد احدی  
 حاضر شود چه که جمیع از برای اطاعت و خشنودند  
 و لکن نظر باین اطفال تغیر و جمعی از نساء که همه از یاد  
 و دیار دور مانده اند این امر را قبول نمودیم و مع  
 ذلک اثری بطور رسید عمر حاضر و موجود سوال  
 نمایند بظهورکم الصدق و حال کثری مرض در حبس  
 افتاده اند لایعلم ماورد علینا الا الله لعزیز العظیم  
 دو نفر از این عباد در اول ایام ورود بر شوق اعلی  
 شتافتند بکس و زخم نمودند که آن اجساد طیبه را  
 بر ندارند تا وجه کفن و دفن را بجهتند و حال آنکه  
 احدی از آن نفوس چیزی نخواسته بود و از آنها  
 در آن حین زخارف دنیوی موجود نبود هر قدر خواستیم  
 که بجا و گذارند و نفوسیکه موجودند حمل لغش نمایند

آنهم قبول نشد تا آنکه بالاخره سجده بردند  
 باز از خسراج نموده وجه آنرا تسلیم نمودند بعد که  
 معلوم شد قدری از ارض حشر نموده آن و بسد  
 طیب را در یک مقام گذارده اند با آنکه مضاعف خرج  
 دفن و کفن را اخذ نموده بودند قلم عاجز و لسان  
 قاصر که آنچه وارد شده ذکر نماید و لکن جمیع  
 این رسوم بلا یا در کام اینعام اعذب از شد  
 بوده ایگاش در کل حین خضر عالمین در سبیل الهی  
 و محبت رحمانی بر این فانی بجز معالی وارد میشد  
 از او صبر و حلم میطلبیم چه که ضعیفید نمیدانید چه که  
 ملتفت میشدی و بنفخ از نفحات متضوعه از شرط قدم  
 فائز میشستی جمیع آنچه در دست داری و بان سروری  
 میکند اشتی و در یکی از غرف محروبه این سخن عظیم کن  
 میشدی از خدا بخواه بجد بلوغ برسی تا بحسن و فتح  
 اعمال و افعال ملتفت شوی و اسلام علی من این است

### هذا ما ظهر في ايقاف الفرقان

اینکه در باره انقلاب و اختلاف ایران مذکور نموده بود  
 هذا ما وعدنا به في الالواح ای طیب قبل از ارسال  
 بدیع حجت الهی بر سلسل آن دیار کامل و بالغ نه چه که  
 رئیس از تفصیل تبار مطیع بنوده و نفسی هم حیره کلمه  
 حتی بر او القا کرده و لکن بعد از ظهور بدیع بقدرت  
 منیع الهیه و ابلاغ کلمه ربانیه و کتاب الهی حجت و  
 بر مان کامل و بالغ شده چون بغیر سنویه اقبال  
 نمودند از غم آسمان ظاهره هم ممنوع گشتند حتی بود این بلا  
 من لدی الله مالک الاسماء حال باید تفکر نمود که  
 سبب چه بوده که رشحات بحر غضب الهی بریس را  
 مملت داده و سایرین را اخذ نموده عند ربک علم  
 ما کان و ما یكون الله لهو اعلم بخیر اگر ناس  
 در امور وارده و این بلیه کبری تفکر مینمودند کلرا  
 بشاطی عراضیه متوجه مشاها مینمودی و لکن قضی

ما اراد الله له المراد ای طیب ناس را اولام از  
 رب انام منع نموده مشاهده در اصل فرقان ناکه بکلیت  
 مخرجه موهومه از سلطان کلمه محروم گشته اند و مطلب  
 ما بین آنقوم محقق و ثابت بوده بشا اینکه ایام و لیالی  
 بدکر آن دو مشغول بودند یکی ذکر قائم و یکی ذکر  
 وصایت در باره قائم مشاهده نمودی که آنچه  
 در دست آنقوم بود هم صرف بوده حال اهل  
 فرقان را بگذار و بعضی اصل بیان را مشاها کن که  
 مجددا با و با مات قبله تمتک جسته و شتند چنانچه  
 خبیث اصفا فی نفسی را که دیده ذکر و وصایت  
 نموده که شاید نظر با و با مات قبل ناس از شاطی  
 عدل محروم نماید و حال انکه خود آن خبیث میداند  
 که ذکر و وصایت ابد در بیان بنوده و نیست و از این  
 گذشته بر امیر محمی مطیع بنوده مع ذلک بوسوسه  
 مشغول او و اتباعش با این اذکار ناس را غفلت

مختار منع میسز نمایند است که ناسس هنوز بالغ  
 شده اند اگر بالغ بودند باین اذکار از مذکور مستوع  
 نمیکشند و از حق که بیک کلمه او صد هزار ولی  
 خلق میشود بعید بنمایند طوبی از برای نفسیکه  
 حجابات او ام را بکاتصا خرق نماید و بصیر حدی بطلع  
 غر تقرید ناظر شود مع آنکه اسل بیان مشاهده نمودند  
 که آنچه از قبل در دست بود جمیع موهوم صرف بوده مع  
 ذلک بتوهمات نفس مشرکه از مالک بر تیه محجوبانده اند  
 الیوم اگر نفسی جمیع این مقامات را معدوم و مفقود نشود  
 عند الله از انسان محسوب تا چه رسد بمقامات عالیه  
 باذن جان ندای رحمن بشنو که میفرماید ان التالک  
 فی المنج لبیضاء والکن احمر آء لن یصل الی مقام طینه  
 ای مقام لقاء ربّه الا بکف لصفه عافی ایدی الناس  
 و عما یتکم به اسن الناس و عما توهمت به افئدة الناس  
 یا جذا لمن فاز بهذا المقام الاستی و العایة القصوی و

الذروة العلیا و الفلک احمر آء و لعن الاقصی و  
 اطلعة النور آء و الافق الاعلی منقطعا عن اوام  
 من فی السموات و الارضین مضیین اهل بیان  
 بظری قیام نموده اند که شبه آن در عالم ظاهر نشده  
 چه اگر بصیر انصاف مشاهده می نمودند و با اراد  
 توجه میکردند عرف تسمیص الی کل احد نینمذوالک  
 انطقی بالحق بشانی بی انصاف و غافل مشاهده میشوند  
 که فوق آن متصور نه فاسئل الله ان یؤتیه هم علی  
 عرفان هذا البدع الذی مارات عین الابداع  
 ابداع منقل تا منته ابداع السموات و الارض و انه  
 سراج الله للعالمین و اما ما ذکرک فی الیم انه قد  
 تعدی سوف یری خیر انه با ارتکب الا ان یتوب  
 و یرجع انه لهوا حکم العزیز العظیم انا مسکن القلم عما  
 هو علیه لانه لیس له رای بل کان محکوما بما یحکم به من  
 فی حوله کذلک قضی الامر فی لوح عظیم لا تحزنوا بک

سوف ينصر الله اجنانه و ياخذ الذين ظلموا ان هذا كشي  
يقين يا طيبين سبع جنين لببيت انه يقول تبختني  
من القوم اهل المين يا الهى فابعث من ياخذنى  
وخلصنى ويعسرنى انك انت المقدر على ذلك وانك  
انت اعز القدير الى متى اكون فى تصرف الذين كفروا  
كبت و باياتك الكبرى اى رب خلصنى من هؤلاء المشركين  
الذين ما سمعوا ذكرك و ما اجابوك قد اخذتهم  
الا و انا على شان اعرضوا عنك و اعرضوا عليك  
بعد اذ حبستهم من مطلع افضل سلطان بين  
نفسى در انجا يافت ميشد كه على العجالة اجاره هم ميمود  
محبوب بود الامر بيد الله انه هو الحاكم على ما يريد كبر من  
قبل اجباني و بشرتهم بذكرى تايم سنل الله ان  
يوقم على الاستقامة على جنبه لا تخس الا يعاد لها شئ  
فى الابد اع ان ربك لهو اعليم اعلمكم كبر عبد الرحيم  
سنل الله ان يؤتده على جنبه على شان يضع الا و انا

تحت رجليه و يحترقون باسم ربه العزيز الحكيم  
و يوقفه على خدمته و طاعته و يعتذره عن نجات  
المغيبين و يجعل ذكركم بين عباد الله ولى من  
توجه اليه لا اله الا هو لغت در القدير انما اهباء  
عليك و عليه و عليهم من لدن عزيز حكيم  
از عین عرشش نازل

اى ذبيح در كبرى از الواح الهية از قلم امرت نازل  
جميع اجباني الهى را وصيت فرموديم كه ذيل مقدر  
بطين اعمال مشرعه و غير اخلاق مردود  
نيا لائيد و همچنين وصيت فرموديم كه با نزل  
فى الالواح ناظر باشند اكر وصاياى الهية را  
كه از شرق قلم رحمانى اشراق فرمود بگوش  
جان ميشنند و با صنعاى آن فائز ميشنند  
حال اكثر من فى الامكانرا خلعت هدایت مزین شده  
ميسنوديد و لكن قضى قضى حال كره اخسرى در ان

ورقه نبضیا سان قدم در این سخن عظم میفرماید  
ای اجنای حق از مغازه خستتقه نفس و هوای غضبای  
مقدسه احدیه بشتابید و در حدیقه تقدیس و تنزیه  
ماوی کسیرید تا از نجات اعمالیه کل برته بشاطی عز  
احدیة توجه نمایند ابد در امور دنیا و ما متعلق بها  
و رؤسای ظاهره آن تکلم جایز نه حق جل و عز  
مملکت ظاهره را بملوک عنایت فرموده بر احدی  
جایز نه که ارتکاب نماید امری را که مخالف رأی  
رؤسای مملکت باشد و آنچه از برای خود خواسته  
مدان قتلوب عباد بوده اجنای حق الیوم بمنزله  
مفاتیحند انشاء الله باید کل بقوت اسم اعظم  
آن ابواب را بکشاید اینست نصرت حق که در جمیع  
زبر و الواح از قلم فالق الاصباح جاری شده  
و همچنین باناس بدار حرکت نمایند و رقرار  
کنند و بکمال تقدیس و تنزیه صدق و انصاف

طاهر

ظا هر شوند بشانیکه جسیع ناس آن نفوس انشاء الله  
فی العباد شمرند حال مشاهده کن در چه سمانی  
طیر او امر حق در طیرانست و در چه مقامی آن نفوس  
ضعیفه ساکن طوبی للذین طاروا با بخته الا یقان  
فی الهواء الذی حبری من قلم ربک الرحمن ای  
ذبح نظر با عجمال حق کن و قل تعالی تعالی قدرته  
الشی احاطت العالمین تعالی تعالی انقطاعه  
الذی علا علی الخلائق جمعین تعالی تعالی  
منظومیتته التي احترقت بها افدة المقتربین  
مع انکه ببدای لا یخصی دست اعدا بستلا جمیع رؤسا  
ارض را و احد ا بعد واحد بتلیغ نمودیم آنچه که اراده  
بآن تعلق یافته بود لتعلم الامم ان لهباء لا ینع  
قلم القدم انه تحت ک باذن الله مصورا الزم حال  
مع این شغل اعظم لایق آنست که اجزاء که خدمت  
محکم کنند و بنصرت امر الله توجه نمایند انکه با بخت

امور شایسته مشغول شوند اگر قدری در افعال اعمال  
 خاصه حق مشاهده نمائی تخت بر وجهک علی الشراب  
 و تقول یا رب الارباب اشهد انک انت مولی الوجود  
 و مرئی الغیب و اشعور و اشهد ان قدرتک کما طقت  
 الکائنات لا تخوفک جنود من علی الارض و لا  
 تمنعک سطوة من علیها و اشهد انک ما اردت  
 الا حیوة لعالم و اتحاد همل و نجاته من فیه حال  
 قدری تفکر نماید که دوستان حق در چه مقام  
 باید حرکت نمایند و در چه هوا پیران کنند اسئل الله  
 ربک الرحمن فی کل الاجان ان یفهم علی ما اراد  
 انه لهو المقدر لعسیر العلام ای ذبیح ضریضه یظلم  
 از سخن و تاریخ و اسیری و شهادت و ذلت ظاهره  
 بنوده و نیست بلکه ضریضه است که اجبای حق بآن  
 عاملند و آنرا نسبت بحق میدهند بداضری و نفس  
 المهیمنه علی العالمین و ضریضه یوم کی از اهل

بیان مدعی امری شده بعضی متمسک بغضنی از بعضی  
 و بعضی مستقلاً گفته اند آنچه گفته اند و عاملند آنچه عاملند  
 ای ذبیح لسان عظمت میسر ماید و نفسی الحق قد نهت  
 الظورات الی هذا الظهور الاعظم و من یدعی بعده انه  
 کذاب مفر سئل الله ان یوقفه علی الرجوع ان تاب  
 انه لهو التواب و ان اصبر علی ما قال یعبث علیه من لا یحیر  
 انه لهو المقدر یقدر مشاهده کن که حاصل بیان اقدر  
 ادراک شنودند که منظر قلم و بشر جمال آنچه فرموده ناظر  
 الی الظهور و قیامه علی الامر فرموده و الا و نفسی الحق  
 بکله از آنچه فرموده تکلم نمینموند این جمال امر غنی متعالی  
 لعب اطفال دانسته اند هر روز بخیمالی حرکت نمایند  
 و در مفازه سائرند طوکان الامر کما یقولون کیف  
 یستقر امر ربک علی عرش الشکون تفکر و کن من  
 المتفکرین تفکر و کن من المتوسمین تفکر و کن من  
 الراغبین تفکر و کن من المطمئنین علی شان

لو يدعى كل لشبر بكل ما يكن او فوقه لا تتوجه اليهم وتدعمهم  
 ورايتك مقبلا الى بيت العالمين لعمرى ان الامم  
 عظيم عظيم واليوم عظيم عظيم طوبى لمن نبذ الورى  
 وراة موتها الى الوجه الذى بنوره اشرفت السموات  
 والارضون اى ذبح بصر خديدايد وقلب محكم  
 وجل سخاسن شايده تا بوساوس حبنود نقيه نغز  
 ايت حكم محكم كه باراده مالک قدم از قلم اسم عظيم  
 جارى ونازل شده احفظه كما تحفظ عينك وكن  
 من الشاكرين در ليالى و ايام بخدمت حق مشغول  
 باش وازدوشش منقطع لعسرى ماتر به اليوم سيفنى  
 وتجد نفسك فى اعلى العتاق لو تكون ستيقما على امر  
 مولك ان الينقلبك مشوك  
 هو الله تعالى شيا نزل العزير  
 لازال در نظر بوده وخواهى بود انشاء الله در ظل  
 عنایت الهى وسحاب مكرت ربانى ساكن وستر ج

باشى ودر تحصيل كمالات ظاهره و باطنه جهد  
 ببلغ نمايند چه كه ثمره سدره انسانى كمالات ظاهره  
 و باطنيه بوده انسان بى علم و بهر محسوب نه مثل  
 اشجار بى ثمر بوده وخواهد بود لذا لازم كه بقدر قوت  
 دوسر سدره وجود را با ثمار علم و عرفان و معانى  
 و بيان ميزن نمايند و البها عليكم  
 فرغ من كتابته كاتبه السكين مشكين قلم يوم الفضل  
 يوم القوم من شخص السلطان من سنة البهتاج  
 من ظهور نقطه البيان روح ما سويده  
 فى ۱۳ شهر رجب المرجب سنة من الهجرة النبوية على  
 مهاجرة الف سلام و تحية واحمد لله الذى وهبنى  
 لهذا حمد ايليق لساحة قدسه  
 وسبحنى بجلال  
 كرمه